



میشل فوکو و تکنولوژی نفس

فراستخواه: اگر بتوانم در دست از فوکو وام بگیرم؛ آنچه از طریق گفت‌مان‌ها و نهادها به جامعه وارد می‌شود اخلاق است اما آنچه به تعبیر فوکو ادرک، تجربه و حس اخلاقی است به من می‌گوید به فکر مرارت‌های انسان باشم، مسوولیت اجتماعی را بفهمم، اساسا مسوولیت فهم متماملانه و منتقدانه شرایط را بفهمم. یک کردار آزادانه و یک خود آگاهی شخصی می‌خواهد که به تعبیر فوکو «تکنولوژی نفس» است و اینجاست که اخلاقیات به جای اخلاق موضوعیت پیدا می‌کند و این از طریق مکان سوم امکان می‌یابد.

جامعه‌شناسی سیاسی

ز نذر صوفی:

ما تاکنون در گلخانه دانشگاه دلفوش بوده‌ایم و جامعه ما فیلسوفان و جامعه‌شناسان و روانشناسان را جدی نمی‌گیرد، خشمگین بوده‌ایم، اما با گذر از دیوار موجود میان جامعه و دانشگاه می‌توان یا تسهیلگری فرآیندی ایجاد کرد که در آن پژوهشگری به عنوان یک حق انسانی در اختیار همه افراد این جامعه قرار بگیرد.

تاسیس یک تشکل دانشجویی در دانشکده علوم اجتماعی بدون حاشیه نبود. این بار مساله نه موضوعی در خارج از دانشگاه که نفس شکل‌گیری یک تشکل دانشجویی بود. عصر چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه، دقیقاً بعد از همايش گنگناش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران، اتالار این خلدون دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران شاهد برگزاری یک نشست بود، اما نشستنی متفاوت به مناسبت تشکيل اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویی علوم اجتماعی سراسر کشور. در ابتدا قرار بود بعد از معرفی‌های مرسوم چهار سخنران بحث خود را مطرح کنند، اما اظهار نظر آقای تندو بی‌پروای برخی از دانشجویان مخالف سبب شد که جهت بحث‌ها عوض شود. مقصود فراستخواه و سیامک زند رضوی نسبت به این انتقادها موضعی ملایم اتخاذ کردن. اما این یوسف اباذری بود که بعد از نندی ندهای رادیکال دانشجویان را پاسخ داد. ابراهیم توفیق البته سعی کرد مسیر بحث‌ها را انقضامی کند، تا باین‌اینکه یاد جرات‌نگر بیستن در فاجعه را داشته باشیم و بپید بریم که در پیدايش وضعیت به وجود آمده همه دخیل هستیم.

دفاع از علوم اجتماعی مستقل و انتقادی

آرمان ذاکری دانشجوی دکتری علوم اجتماعی و از اعضای هیات موسس اتحادیه در ابتدا گزارشی از روند تشکيل اتحادیه که یک سال به طول انجامیده ارایه کرد و دستاورد آن را گرد آمدن ۳۵ تن علمای چهار سراسر کشور خواند و گفت ۲۰ محور اصلی این اتحادیه اولادفاع از علوم اجتماعی مستقل و انتقادی، تالیفاسط گفتارهای علوم اجتماعی و ثالثا کم کردن فاصله فرایندبه مرکز و پیرامون است.

در برابر دو گانه جامعه و دانشگاه

در ادامه هم‌حماهی فقهی‌رادر بیسن انجمن جامعه‌شناسی در سخنانی کوتاه ضمن تقدیر از برگزاری این اتحادیه اهداف آن را هم‌سویا اهداف انجمن جامعه‌شناسی خواند و بر اهمیت افزایش قدرت تبیین علمی جامعه ایران از سوی جامعه‌شناسان تاکید کرد و از انقطاع نسل‌ها در علوم اجتماعی کشور حکایت کرد و گفت: در جامعه ما استادان و دانشجویان باید یکدیگر را پیدا کنند و با هم ارتباط برقرار کنند و فکر کنند با دو موجودیت در خطر یعنی جامعه از یکسو و علوم اجتماعی از سوی دیگر چه باید کرد و چگونه می‌توان نیازهای این دو را پاسخ داد. اینجاست که با دو گانه تغییر و تفسیر مواجه هستیم. جامعه از سویی به تفسیر و از سوی دیگر به تغییر نیاز دارد و وظیفه علوم اجتماعی اندیشیدن به این دو گانه است. تعامل علم‌آموزی‌ها با (activism) و تفکر (intellectualism) نیاز جامعه ما است. نسل جوان به اکتیویزم گرایش دارد، اما وقتی پای علوم اجتماعی به میان می‌آید، طبیعت دانشجویان فنی و علوم پایه به عمل بیشتر نیاز دارند و وظیفه دانشجویان علوم اجتماعی است که به سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری بپردازند. امیدوارم این اتحادیه در میان دو گانه تغییر و تفسیر راه میانه‌ای را بیابد تا هم به نجات جامعه کمک کند و هم راه برونی‌فقی برای علوم اجتماعی بیابد.

بازگشت به امر اجتماعی

در ادامه اعتمادی در معاونت دانشجویی و فرهنگی علوم اجتماعی دانشگاه تهران بر ضرورت بازگشت و بازاندیشی به امر اجتماعی ناپ اشاره کرد و گفت: در کشور ما موانعی وجود دارد که می‌تواند جلوی رویکردهای انتقادی به امر اجتماعی بگیرد. روشن است که حاکمان و مردم به دلیل جایگاه‌شان نمی‌توانند چنین رویکردهایی داشته باشند. این وظیفه جامعه‌شناس و عالم اجتماعی است که چنین بازاندیشی انتقادی را ممکن کند. البته در محیط‌های علمی نیز فرمالیسم آموزشی از یکسو و مشکلات دانشجویان و پژوهشگران از سوی دیگر سبب شده که فرایند آموزش به قهقرا برود و بوروکراسی حاکم شود. این اتحادیه‌ها اگر به وضعیتی فرمال و صوری بدل نشود، می‌تواند از این حیث بسیار مثر ثمر باشد. باید از فرمالیسم آکادمیک فاصله بگیریم و تعامل شفاف و انتقادی داشته باشیم و به امر اجتماعی ناپ باز گردیم. بعد از سخنرانی اعتمادی در قرار شد سخنرانان نشست به ترتیب بحث خود را مطرح کنند. اما از همان آغاز برنامه در حالی شروع شد که مشخص بود تعدادی بیان کردند دانشجویانی که در انجمن صنفی دانشجویان کار می‌کنند دو سال است که به دنبال یک انجمن سراسری هستند تا از این طریق بتوانند مسائل صنفی خود مانند مسائل آموزشی، خوابگاه غذا و… در حل کنند. این دانشجویان با کرد که نه تنها با تشکيل این اتحادیه سراسری موافقت نکردند بلکه انواع اتهامات را هم به این دانشجویان پیگیری وارد کردند. سوال این دانشجویان بود که اگر ما این شرایط را داریم، این اتحادیه چگونه در چهارماه چنین با گرفته‌است؟ این دانشجویان بعد از پرسش یکی از مسوولان دانشگاه که گفته بود دانشگاه باید مستقل شود و خرج خود را از طریق قرارداد با صنعت و تجارت بدهد، اعتراض داشت. این دانشجویان کرد سخنرانان این برنامه احتمالاً در رابطه با این صحبت خواهند کرد که می‌خواهند علوم اجتماعی را نابود نکنند، تنولیب‌ال‌ها می‌خواهند به قدرت برسند، بعد از این طریق این اتحادیه‌ها باید در برابر تنولیب‌ال‌ها بایستیم. این دانشجویی معترض به ساختار این اتحادیه شعری یا شعری از برشت سخنان خود را به پایان رساند. در نیمه‌های جلسه یکی دیگر از دانشجویان متنی را در نقد ساختار انجمن‌های علمی اینچنینی خواند. وی معتقد بود که بسیاری از این انجمن‌ها در خارج از دانشگاه اداره می‌شود و خط و منشی کسانی خارج از دانشگاه می‌برد. این دانشجویان انجمن علمی جامعه‌شناسی در داد و

ستاد با نهادهای بیرون از جریان مستقل دانشجویی می‌دانستند و معتقدند نتیجه این داد و ستد، کنترل هر چه بیشتر فعالیت‌های دانشجویی است. بعد از بیان این انتقادها سخنرانان نشست به ترتیب بحث خود را مطرح کردند. در ادامه گزارشی از سخنان چهار مدعو این برنامه، مقصود فراستخواه، سیامک زند رضوی، یوسف اباذری و ابراهیم توفیق از نظر می‌گذرد.

دانشگاه با مسوولیت اجتماعی

مشروعیت می‌یابد

مقصود فر استخواه

استاد موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی

من ابتدا باید مفروضات خود را با شما در میان بگذارم، شما نیز می‌توانید با نقد کلیه بنیان‌های بحث مرا به چالش بکشید. تصور من از دانشگاه این است که دانشورن یک نهاد اجتماعی و فرهنگی از نوع علمی است. فلسفه وجودی دانشگاه، تولید خیر عمومی و رفاه اجتماعی است، این را از تاریخ دانشگاه نیز می‌توان فهمید. اما دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی می‌خواهد این تولید خیر عمومی و رفاه اجتماعی را از طریق علم‌ورزی، علم‌آموزی و دانش پژوهی پیجوی کند. فرض من این است که اگر دانشگاه در منطق دولت یا در منطق اقتصاد، ثروت و منفعت ادغام شود هویت ذاتی که فرهنگی – اجتماعی است از او سلب می‌شود یعنی سرشت ساختنی – کارکردی خود را از دست می‌دهد. چهار موجودیت دولت، بازار، جامعه و دانشگاه – به تعبیر فوکو یا هر شخص دیگری – هر یک تکنیکی دارند. تکنیک دولت، قدرت است و این تکنیک وقتی مشروعیت پیدا می‌کند که قانونمند باشد، توافقی و منطقه‌ای شود و در آن گردش، پرشش، فضای عمومی و… وجود داشته باشد. تکنیک بازار، منفعت است و وقتی مشروعیت دارد که در آن رقابت، رفاه اجتماعی و کیفیت زندگی باشد و باز توزیع امکان پذیر شود. تکنیک جامعه نیز Self یعنی خود است، یعنی جامعه می‌خواهد کنش متقابل نمادین و خود را ابراز کند. اما تکنیک دانشگاه علم آموزی، پیجویی حقیقت علمی، پرسشگری و تامل است. مشروعیت دانشگاه نیز با مسوولیت اجتماعی آن حاصل می‌شود. دانش دانشگاه باید تئوری برای رفاه اجتماعی داشته باشد، باید در تحول اجتماعی، خود را به اشتراک بگذارد، سهمی در توسعه و رفاه بشر و در پایداری زیست بوم داشته باشد و سهم خود را در پاسخگویی و فهم سفارش‌های خاموش اجتماعی مشخص کند. دانشگاهی که نتواند سفارش‌های خاموش اجتماعی را در پایان نامه‌های دکتررا و در کلاس و درس خود متماملانه بفهمد و از طریق علم‌ورزی و علم‌آموزی آنها را بی‌جویی کند، به اعتقاد من از نظر فلسفه وجودی پدیداری دانشگاه مورد خدشه قرار می‌گیرد.

وظیفه دانشگاه نقد ر وشنگری است نه سرمایه‌داری دانشگاهی

دو دست غیر قابل تفکیک در دانشگاه وجود دارد، یکی غفلگرای است که می‌گوید دانشگاه باید بتواند اکتشاف کند و ژرف‌نگار باشد اما سنت دیگر اومانیزم است که می‌تواند با تعهدات و فرهنگی و اجتماعی دانشگاه در سطح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی دنبال شود. پس فرض اصلی من بر این قرار می‌گیرد که رسالت مرکزی دانشگاه اجتماعی‌سازی علم و نه تجاری‌سازی آن است و من احساس می‌کنم این توجه در جامعه ما کم است. ما خیلی درگیر مفهوم تجاری‌سازی شده‌ایم در حالی که وظیفه دانشگاه، نقد روشنگری است نه سرمایه‌داری دانشگاهی. کارآفرینی اجتماعی است نه کارآفرینی اقتصادی به معنای اخص کلمه. به نظر من بزرگ‌ترین دمی که با غلبه اقتصاد نئوکلاسیک بر سسر راه دانشگاه گسترده شده تل‌های است که سایه حاکمان صرفا اقتصادی و مدیریت نوبن دولتی را روی دانشگاه انداخته و این خیلی مضحکه است که مدیریت نوبن دولتی نیز همین موضوع را به شکل دیگری دنبال می‌کند و نتیجه آن نیز مک‌دونالدی شدن دانشگاهی است که پرسشگری دانشجوی، شک و تردید او درباره جهان، انسان، مناسبات، وضعیت بود و آینده، علم و آدم و هر تعبیر به عنوان امر اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مسوولیت دانشگاه آزادسازی دانش و عمومی‌سازی آن است، اثربخشی اجتماعی دانش و دموکراتیزه کردن علم به عنوان یک ادعای مهم انسانی و انجمنی است. اینکه دانش از انحصار گروه‌های خاصی خارج شود، اینکه دموکراتیزم دانش به عنوان مرکز زدایی از دانش اتفاق بیفتد، اینکه همه ذی‌نفعان اجتماعی به دانش دسترسی داشته باشند و واقعیت‌ها را نگاه کنیم، این اتحادیه به سرتاسری از کجا آمده‌است؟ وی در ادامه بیان کرد دانشجویانی که در انجمن صنفی دانشجویان کار می‌کنند دو سال است که به دنبال یک انجمن سراسری هستند تا از این طریق بتوانند مسائل صنفی خود مانند مسائل آموزشی، خوابگاه غذا و… در حل کنند. این دانشجویان با کرد که نه تنها با تشکيل این اتحادیه سراسری موافقت نکردند بلکه انواع اتهامات خاصوش اجتماعی و این منطق را که مشروعیت معنایی دارد، دنبال کنند.

شش سرمشق غالب در هشت دهه فعالیت دانشگاه

در هشت دهه فعالیت دانشگاه در ایران، شش سرمشق در دانشگاه سایه انداخته است. در دهه اول تا دهه ۳۰ شمسی، مدرنیزاسیون دولتی سرمشق غالب بود و نخیه‌گرایی دانشگاهی، یک نوع الگوی ناپلونی فرانسه بر دانشگاه ما سایه‌انداز بود. در این دوره دانشگاه تا حد زیادی با متن جامعه بیگانه است. در دوره دوم، دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی، سرمشق غالب تکنوکراسی دولتی است والگوی آنگلوکاسونی‌های الگوی فرانسوی را می‌گیرد. در این مرحله، دانشگاه به ماشینی برای تولید نیروی انسانی متخصص برای تشکيلات دولتی تقلیل یافته‌است. دوره سوم، استانه انقلاب است که پارادایم سیاست‌زدگی و دیگری شدن دولت بر دانشگاه غالب شده‌است. در این دوره

شنبه ۲۵ اردیبهشت ۷۰،۳۹۵، ۱۳۳۷، ۱۴ مه ۲۰۱۶، سال سیزدهم، شماره ۳۵۲۶

الهی

پیچ و تناب قدرت و منفعت همچنان خود را باز تولید می‌کند با جهازات و آپاراتوس‌هایی که موضوع بحث من است. هژمون دولت و بازار و آپاراتوس‌های آن، نظام دانشی خود را بازنمایی می‌کند یعنی هویت علوم اجتماعی بدون اینکه حضور داشته باشد و به عنوان غایب، تعریف، بازنامای و بازتولید می‌شود. دانشگاه، دانشگاهی و دانشجویی که سوزه‌های سر به زیر هستند.

می‌پردازیم اما از هرج و مرج نیز لطمه می‌خوریم، این وضعیت پارادوکسیکال ما در دانشگاه است. اینجا بحث اصلی من شکل می‌گیرد، اینکه جریان اصلی پیچ و تناب قدرت و منفعت همچنان خود را باز تولید می‌کند با جهازات و آپاراتوس‌هایی که موضوع بحث من است. هژمون دولت و بازار و آپاراتوس‌های آن، نظام دانشی خود را بازنمایی می‌کند یعنی هویت علوم اجتماعی بدون اینکه حضور داشته باشد و به عنوان غایب، تعریف، بازنامای و بازتولید می‌شود. دانشگاه، دانشگاهی و دانشجویی که سوزه‌های سر به زیر هستند.

آپاراتوس حتی تمایل به انحلال سوزه و تمایززدایی از سوزه به معنای بوردویی دارد و به این صورت نظام دانش را بازنمایی می‌کند. این سوزه‌های سر به زیر ما هستیم؛ دانشجویی برای به تعویق انداختن توبت سربازی به دانشگاه می‌آید تا مدرکی را از این فروشگاه مدرک تهیه کند. استاد، باید در این مدیریت نوبن دولتی از تقا بنماید بنابراین سسر گرم چر تکه است که چگونه می‌تواند حجم زرومه خود را سامان دهد. رئیس دانشگاه در کردیدرهای دولتی به دنبال لابی است برای جلب بودجه و تصمیم‌گیری و دوره بعدی ریاست و انتخاب شدن و… یا در حاشیه‌های جناحی لابی می‌کند یا در کردیدرهای دیونسالاری. از سوی دیگر نیز به یک بازار انحصاری که وجود دارد متوسل می‌شود برای اینکه از آنجا نیز بنگاه داری کند و پول دربیاورد. کارفرمایین آن بالا نشسته و دانش آموختگان را غرابل می‌کند.

دولت، علم را به اهالی علم تحویل دهد

در این شرایط نیز انجمن‌های علمی – دانشجویی فوق برنامه‌های دانشگاه و این وضعیت، با حاشیه‌ای با بر متن سیاسی جامعه یا رفتار کارایی هستند. اینجا دو راه برون‌شو وجود دارد؛ یکی اینکه دولت، علم را به خود اهالی علم تحویل دهد. اینجاست که لازم است شبکه دانشگاه‌ها و دانشگاهیان شکل بگیرد. قلمروهای دانشگاهی نیز به عنوان راه دوم برون شدن، باید خود را از این بروکراسی دولتی و تکنوکراسی بازار‌رها کنند و هویت آکادمیک و اجتماعی خود را بازیابی کنند که این در حال حاضر از طریق هیات علمی مقدور نیست. وضعیت سازمانی هیات علمی در دانشگاه در مکان‌های سازمانی، چندان سهل نیست که از طریق این اتفاق بیفتد.

به تصور من، تنها از طریق اجتماع علمی و امید اجتماعی به مکان سوم علم که شما در آن هستید – اینجا مکان سوم است – امکان پذیر است. مکان اول، در برابویی یا خلوت شما و هیات علمی است، در مکان دوم شما در امتحان شرکت می‌کنید و واحد می‌گذرانید و پایه‌های رسمی هیات علمی است، مکان سوم نیز در این فضای عمومی است. فضای عمومی علم یعنی تعاملات اجتماعی علم، حوزه عمومی علم، ژورنالیسیسم علمی، ترویج علم، عمومی‌سازی علم، بی‌جویی‌های مسوولیت‌های اجتماعی علم و به تعبیر دکتر قاعی‌راد رئیس انجمن جامعه‌شناسی، بلند شدن کاری کردن و از آن طریق باز درس خواندن، اندیشیدن، تامل کردن و باز تفهمانه و منتقدانه کار کردن و از آن طریق اکتشاف کردن، تفسیر کردن، توضیح دادن، تبیین کردن و راه‌حل نشان دادن برای تقلیل مرارت‌ها.

این اجتماعی است که به نظر من در مکان سوم اتفاق می‌افتد و این از طریق انجمن‌های علمی، تخصصی دانشگاهیان در بیرون سیستم‌های سازمانی دانشگاهی و بوروکراتیک با عضویت داوطلبانه و از طریق انجمن‌های علمی دانشجویی امکان می‌یابد. در بیرون از سیستم و خارج از این ماشین‌های سیاسی و دولتی و مدیریت نوبن دولتی که بر دانشگاه حاکم است، باید این اتفاق بیفتد.

در جامعه ما، عمل اجتماعی شکست خورده است

ظرفیت‌های این مکان سوم به این شکل است، چیزی

کلایه نکنید، یاد بگیرید

است و تمام این قلمروها نیز به این مکان‌ها چشم دوخته و از هر جهت؛ از نظر بودجه، بخشنامه‌ها و… به آنها وابسته هستند.

اینچ‌منوجه می‌شویم که دانشگاه و علوم اجتماعی در ایران یک چنین گرفتار شده‌است که من اسم آن را «سیکل معیوب همه دولتی و بی‌دولتی» گذاشته‌ام. یعنی ما در ایران یک وضعیت همه دولتی و یک وضعیت بی‌دولتی داریم یعنی هزینه‌های تمرکز از تمام قد

یوسف اباذری

استاد دانشگاه تهران

من متنی را از قبل آماده کرده و درصدم بودم که در رابطه با جامعه و کتاب جامعه‌شناسی سخن بگویم. اما در اینجا وقایعی اتفاق افتاد که بهتر است به آن هم بپردازیم. در سال ۱۹۵۶ و هنگامی که حزب کمونیست آلمان شرقی کارگرا را سرکوب کرد، برشت در آن شب می‌نویسد «آرزو دارم که عضو حزب کمونیست بودم.» یعنی برشت برود و کارت حزب را بگیرد. وی در یک مرحله بسیار حساس و هنگامی که حزب مشغول سرکوب کارگرا بود، می‌گوید که دوست دارم عضو از حزب باشم. چرا برشتی که این همه داد سخن در دفاع از پرولتاریا می‌دهد در این مقطع می‌گوید که ای کاش عضو حزب بودم و کارگرا را سرکوب می‌کردم؟

برشت معتقد بود که کارگرا خودشان را لوس می‌کنند، باید صبر کنند تا حزب سر و سامان بگیرد و در برابر او کارگرا هم‌بالیسب خودشان را آماده کنند. این حرف چه ربطی به جلشه امروز دارد؟ دانشجویی اولی که این جا سخنرانی کرد؛ تحقیر آمیز بیان کرد که استایدی در این جا خواهند آمد و در رابطه با تنولیب‌الیسم و دانشگاه داد سخن خواهند داد.

ایشان خود بعدا در رابطه با اینکه تنولیب‌الیسم چه بلایی به سر دانشگاه آورده است، سخنرانی کرد. ماجرا چیه؟ اگر سخنران می‌خواستند در رابطه با تنولیب‌الیسم و دانشگاه صحبت کنند خود شما هم که همین کار را انجام دادید. ماجرا سر حرف، منطق و اینکه عده‌ای در اینجا سخن مستدل بگویند نیست. مساله سر این است که من باید صحبت کنم. چرا که کسی که اینجا دم غیر از اینکه بگوید دانشگاه و تنولیب‌الیسم و دانشگاه صحبت کنند خود شما هم بعضی از مسوولان تنولیب‌ال شده‌اند چیز بیشتری نگفت. شاید کسی که دعوت شده‌اند می‌توانستند صحبت‌های مهمی را با اطلاعات و دیدگری بگویند. آیا ارتباط بین تنولیب‌الیسم و دانشگاه را منحصر شما

که در ساختار نیست در این فضا ظرفیت – به معنای بوردویی کلمه – وجود دارد. تمایززدایی در سیستم و تمایزبایی در این فضا است. اخلاق در سیستم و اخلاقیات در این فضا وجود دارد. اگر بتوانم درست از فوکو وام بگیرم؛ آنچه از طریق گفت‌مان‌ها و نهادها به جامعه وارد می‌شود اخلاق است اما آنچه به تعبیر فوکو ادراک، تجربه و حس اخلاقی است به من می‌گوید به فکر مرارت‌های انسان باشم، مسوولیت اجتماعی را بفهمم اساسا مسوولیت فهم متماملانه و منتقدانه شرایط را بفهمم یک کردار آزادانه و یک خود آگاهی شخصی می‌خواهد که به تعبیر فوکو «تکنولوژی نفس» است و اینجاست که اخلاقیات به جای اخلاق موضوعیت پیدا می‌کند.

این از طریق مکان سوم امکان می‌یابد. شما تنها از طریق این فعالیت‌های آزادانه خود‌آگاه در محیط امکان‌ها و دلخواهانه و سا انتخاب‌های شخصی می‌توانید خود را توسعه دهید و یک دانشمند مفید و موضوعیت پیدا می‌کنند.

رخداد از کجایم؟

حالا که همه‌چیز به هم ریخته است اجازه بدهید من در کمال احترام بیان کنم که کاملاً با نظرات آقای فراستخواه و این دید اخلاقی مخالف هستم. معشوقه دولتی داری یا زن؟ مارکس که خیلی محافظه‌کار بود گفت زن، انگلس گفت معشوقه و لنین گفت هر دو. مارکس و انگلس از لنین بر سپیدند چرا هر دو؟ لنین گفت برای اینکه به زرم بگیریم پیش معشوقه‌هام هستم و به معشوقه بگیریم زرم زدم و بعد بروم گلگ بخرانم.

تمام حرف ژوبک در آنجا این است که باید بگیرید و میاد بگیرید. وی می‌گوید بعد از انقلاب تمام توجه لنین این بوده‌است که ما باید این فرهنگ معشوقه دولتی را قبول ندارند. اما در نظر خود را مومن ترین می‌دانند. به گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویی تنها اپولو فریسه می‌گوید، مستمدیدگان اگر فریب دادن دارند.

این رادیکالیسیم که به این معنا می‌آیند و علیه یادگیری است، از کجایم؟ یاد گرفتن همان جایی که آقای فراستخواه گفتند و من با نتیجه‌گیری آن مخالف هستم. اینکه همه‌چیز شکست خورده‌است و من هیچ چیزی ندارم که به آن متوسل شوم، یک رادیکالیسم عجیبی به من می‌دهد که قادر باشم داده‌ان به نحوی دیگر انجام می‌دهند. چرا که چیز مهمی نمی‌دانند و می‌توانند به اطلاعات بیشتر بگویند. آیا دانشتان را می‌شناسند. اتفاقا دنیای قبلی برای‌شان دست می‌آید.



جامعه‌شناسان ایرانی در نخستین مجمع اجتماعی دانشگاه‌های سراسر کشور:

جرات کنیم فاجعه را بفهمیم

یوسف اباذری: طفولیتی در ما ایرانیان است که

مؤثر برای نسل‌های آینده بشود.

این تجربه اخلاقی از طریق این مکان‌ها برای من اهمیت دارد زیرا من از تجربه اخلاقی در جامعه‌ای صحبت می‌کنم که ما در آن با خطر شکست اخلاقی و شکست نهاد اخلاق مواجه هستیم.

نیاز نیست از طریق مکان‌های سوم و امید اجتماعی که در آنها وجود دارد، از طریق کردار‌ها، حس‌ها و تجربه‌های مشارکت، انسان دوستی، غمخواری بشر و دغدغه‌ها، حرف شنما را که در تجربه کردن اتفاق می‌افتد.

تصور من این است که در جامعه ما عمل اجتماعی شکست خورده است و تنها از طریق این فضاهای عمومی است که می‌توانند دوباره ترمیم شوند و امید اجتماعی در این فضاها و حوزه عمومی است و این است که به کلاس‌های درس، به پایان‌نامه‌هایی که در آنها دغدغه وجود دارد و پژوهش‌هایی که در آنها تاثیر اجتماعی وجود دارد کمک می‌کند.

تفوا یکی از چیزهایی که من می‌خواستم بگویم، این بود، بدیو کسی است که افلاطون گرا است. بشیوه ریاضی را بهترین شیوه استدلال و افلاطون به دنبال حقیقت است. همه نخله‌های حاضر اعم از هرمنوتیک، فلسفه تحلیلی، بست مدرن و… را به این دلیل که به فلسفه‌گرایی می‌انجامد، می‌گوید. چه چیزی هست؟ حقیقت. حقیقت در سیاست در رخداد خود را نشان می‌دهد. اینکه رخداد چگونه می‌آید مشخص نیست، رخداد خود می‌آید. ما باید

چگونه می‌توانیم خود را آماده کنیم. کریستن ژامبه یک مانویست قدیمی است که طرفدار کربن و طرفدار صوفی‌گری شده‌است. مقاله‌ای نوشته است و در آن ادعا می‌کند که بدیو رخداد را کربن گرفته‌است. کسانی که از ایده کمونیسم دفاع می‌کنند او و ژوبک هستند. آنها کسانی هستند که بدون خیزش خود را کمونیست می‌دانند و معتقد هستند که جهان جدید به یک معنا به هیوط مطلق رسیده‌است چرا که تفکر دینی در ژوبک هم وجود دارد. از نظر بدیو هم دنیای جدید ویران شده‌است و بعد از یونان فلسفه‌گرایی به او خود رسیده‌است. هیچ چیز اَبَکتیوی برای رادیکالیزم وجود ندارد.

فریبی در کار نیست!

یکی از مولفه‌های جامعه‌های توده‌ای، کین توزی توده‌ای است. از نظر نیچه، انسان کین توز کسی است که اتفاقا دلش همان قدرت و… را می‌خواهد، اما چون نمی‌تواند به دست بیاورد، آن را تئورایز می‌کند. اگر منظور شما (دانشجوی معترض) این بود که بازار آزاد و دانشگاه دو وصله ناجور هستند و باید به آن انتقاد کرد، حرف شما را که در این جا بیان می‌کنند. اما می‌گویند اینهایی که در اینجا نقد می‌کنند اصلا حرفی بیان نمی‌کنند. سخن شما دو صورت بیشتر ندارد؛ یکی اینکه تنها من باید صحبت کنم و یکی اینکه با برگزاری این جلسات مساله بیوند دانشگاه و بازار آزاد ماست مالی شود. یعنی باز ترس



ژیزک می گوید یاد بگیرید

اباذری: تمام حرف زژیزک در آنجا این است که یاد بگیرید و یاد بگیرید. وی می گوید بعد از انقلاب تمام توجه نئین این بود است که ما باید این فرهنگ بورژوازی غرب را به گونه ای داخل روسیه بیاوریم. سوسیالیسم در یک کشور و ساختن سوسیالیسم دغدغه نئین نبود. تمام حرفی که نئین بر آن تاکید داشت، این بود که یاد بگیرید و یاد بگیرید. چی را یاد بگیرید؟ فرهنگ بورژوازی غرب را گمان می کرد که اگر این فرهنگ بورژوازی غرب را یاد بگیرید به یاد فنا خواهد رفت که به یاد فنا مهر رفتند. برای اینکه یاد دگر فتند.

اباذری:

دانشجو به این اعتراض دارد که فلان مسوول دانشگاه گفته است که ما در دانشگاه کار نمیکنیم. دولت آقای روحانی از ابتدا گفته است که ما دولت بازار مسوول در آنجا قرار گرفته که دانشگاه را خصوصی کند. بعد هم بیان می کند که هیچ جایی به شما نمی دهیم، چون نمی خواهیم شما را لوس کنیم. چرا من به گونه ای صحبت کنم که یعنی اینها نمی فهمند چه کاری انجام می دهند. خیلی خوب هم متوجه هستند که کاری انجام می دهند.

این دقیقا هیچ انگاشتن هر آن چیزی است که در لحظه حال اتفاق می افتد. اگر تلقی من درست است و نوع عجیبی از برخورد نیهیلیستی به لحظه حال وجود دارد، این نسبتی با نظام دانش و عقلائیت حاکم بر آن و آرشئو این نظام دانش دارد. در نتیجه ما وقتی نقد می کنیم، با وضعیت عجیب و غریبی مواجه هستیم.

شهودی نسبت به سیاست برابری

ما بسیاری مواقع نسبت به لحظه حال و اتفاقاتی رخ می دهد، شهودی (intuition) داریم که معمولا درست است. من در مقاله ای از دکتر اباذری به اسم یوتوپیا و سیاست که سال ۱۳۸۷ تاملی (reflectin) به مساله انتخابات منتشر شده، شهودی می بینم که جذاب است. بحث تئوریک ایشان را کنار می گذارم. آنجا ایشان از سیاست برابری حرف می زنند. من فکر می کنم سیاست برابری چیزی نیست که ایشان به اعتبار اینکه بنیامین و آدرسو و ژیزک و... می گویند، بیان می کنند. این از تباطی است که باید حتما باید با بدن بیرون از خودش برقرار کرده باشد تا به آن برسد. شاید قیاس به نفس می کنیم، زیرا در خودم این شهود اینچنین رخ می دهد.

یک جایی حس می کنم این چیزی متفاوت است. بعدا شاید بتوانم این امر شهودی را به صورت تئوریک توضیح دهم. این لحظه مهم است. این سوال را مطرح می کنم: در زمین نظام دانشی که بسا لحظه حال به غایت نیهیلیستی برخورد می کند، ما هیچ توضیح عالمانه ای در سیاست برابری ارائه کرد. در آن مقاله نیز ارائه نمی شود. زیرا در آن مقاله این امر حضور دارد که ما گذشته ای نداریم که از آن آینده ای بیاید. پس این سیاست برابری از کجا آمده است؟ آیا از آینده آمده است؟ این را نمی توانیم بگوییم زیرا یک چیزی است که همین جا در یک تباطی (context) تاریخی اتفاق افتاده است. خود این شهود من را به این می رساند که اگر می خواهم سخن بگویم، باید نقد تبار شناختی انجام دهم تا بتواند توضیح دهد این سیاست برابری که بدن من آن را حس می کند، چگونه امکان پذیر شده است؟ اینجا به الزام گریزناپذیر ما در وضعیت نقد آرشئو قرار می گیریم که یک زمان اجتماعی ای را به ما تحمیل می کند که این زمان دوباره است. آینده ای که مال جای دیگر است، گذشته ای که ظاهر مال «ما» است، اما از دین گذشته آن آینده در نمی آید. بعد سوال این است که چطور می شود به این لحظه فکر کرد؟ راجع به این لحظه هیچ کار مفهومی نمی توان کرد. تنها زمانی می توان کار مفهومی کرد که به تعبیر نیهیل تصور داشته باشیم که این لحظه حال انباشتی یک گذشته در آینده است که اینجا هر روز می یابد. یک چیزی از گذشته یا چیزی در حال آینده پیوند می خورد که این لحظه را پرور و بارور و فرسده می کند. اینجا است که من بسا چیزی مواجه می شوم که در تن من حساسیتی پدید می آورد و به درستی نام آن را سیاست برابری می گذارم. من نکتته عجیب و غریبی نگفتم، فقط گفتم که چطور این سیاست برابری را می توان عالمانه مفهوم برداری کرد. چون هیچ جایگاه دیگری برای نقد وجود ندارد. نقد تبار شناختی نقدی ارزش گذار است و بی طرف نیست. من هم از جایی که استفاده می کنم، نقد می کنم و نقد وضعیت من در آن قرار دارم. تنها زمینی که حس می کنم می توانم به آن تکیه کنم و از آنجا این نقد را سازماندهی کنم. همین سیاست برابری است. همین سیاست برابری را قدیمی تر از جایی که دکتر اباذری در مقاله اش اشاره کرده می بینم. من این سیاست برابری را در لحظه مشروطه می بینم. من این سیاست مشروطه که نسبتی میان مجسم ملی تازه تأسیس و انجمن های ایالتی و ولایتی برقرار می شود. انگار آن جا در نظام ملوک الطوائفی، سیستم نظام ایالتی می خواهد این لحظه کنترتی را که وجود دارد ابراز کند، بدون اینکه گذشته ای را نفی کند، یعنی گذشته را نانو می کند، یعنی نسبت به افق انتظاری که دولت ملت در مقابلش گذاشته، عملا انگار توانایی نوعی بازخوانی در گذشته خودش به وجود می آورد و آن لحظه خودش به وجود می آید. در حالی که هم عصران آن موقع و امروز از آن تحقیر می یاد می کنند و این لحظه در تاریخ ما دیسکوسو نبوده است. این نظام دانش اجازه نمی دهد که این لحظه دیسکوسو شود.

بسه چیزی عجیب و غریب تر نیز اشاره می کنم که خلاف آمد است و ذهن تاریخی ما آن را نمی گوید، اما من در دولت ائتلافی قوام لحظه سیاست برابری می بینم، جایی که نوعی ائتلاف میان حزب دموکرات قوام السلطنه و حزب توده پدید می آید و بدون آنکه حزب توده خودش بخواد، در لحظه ای کثرت مدرن اجتماعی ما در حزب توده متجلی می شود و به نیرو بدل می شود، یعنی شهودی در قوام راجع به حفظ قدرت وجود دارد و می گوشت در این لحظه این کثرت را ذیل وحدت قرار دهد. این لحظه برای من مصداق سیاست برابری است. بنابر این ما لحظاتی مختلفی در این تاریخ داریم که دیسکوسو نبوده است، اما از درون می جوشد و امری به درستی نامیده شده به اسم سیاست برابری را امکان پذیر می کند.

نظام دانش احق نیست

اما به یک معنا من مدرنیست یا جامعه شناس ...! اتفاقا با نایدبه گرفتن آن لحظه با غوطه خوردن در آرشئو می امکان دیدن آن را بسه وجود نمی آورد، عملا وارد بازی ای می شوم که در آن بازی بدون آنکه متوجه شوم، دایم از سنت گرایان شکست می خورم. ولی وحشت و این شکست را خودم به وجود می آورم، از این طریق که دیدن زمینی را که قاعدتا باید بر آن بایستم، ناممکن می کنم. من امیدوارم این انجمن های علمی نظم دانش را از این منظر بنگرد. اول دانش را به عنوان نظم ببینند، نه به عنوان یک چیز ناقص. این نیروی بسیار قدرتمند است و کار خودش را انجام می دهد و ما را نیز وادار می کند که از شهرداری پروژه بگیریم و... این نظم دانش یک واقعیت است و کار یک آدم احق نیست، این کار آدم ناگاه نیست، بلکه کار آدمی است که خیلی دقیق کار می کند. باید این نظم دانش را جدی بگیریم و بررسیم چطور ممکن شده است؟ شاید به آن مسیری رفتید که من پیشنهاد می کنم.

ما سرنوشت و سرشتش این نبود که این طور بشود که امروز شده است و ممکن بود چیزهای دیگری شود. اما وقتی هست، ضروری است که به نحو ضرورت به آن نگاه کنیم. چیزهایی به نوعی کنار هم نشسته اند که آن را به ضرورت بدل کردند. اما وقتی ضروری شد، عملا چیزهایی را ممکن و بسیاری چیزهای دیگر را ناممکن می کنند. از جمله اینکه شما از کجا استفاده کنید و نقد می کنید؟

نقد تبار شناختی به جای افشاگری

وقتی من نقد می کنم و طرف مقابل را نقد می کنم، این پرسش از من می شود که خود تو کیستی که نقد می کنی و چطور امکان پذیر شده ای؟ خود آن نظم دانشی که من با آن مواجه می شوم، مرا نفی می کند، من چطور امکان پذیر شده ام در دل آن پرسش من فکر چطور در دل آن نظم دانش ممکن می شوم؟ به هر حال من هم مطرح می گیرم و کار می کنم. یعنی اول باید ببینیم که ما بخشی از این قضیه هستیم و کسی در جایگاهی متعالی و بیرون از آن قرار ندارد و هر قدر به اسامی عجیب و غریبی ارجاع دهد، بیرون آن نیست. اما یا این جرات و شهامت است که از درون با طرح نقد تبار شناختی و شرایط امکان آن چیزی که ما با آن مواجه هستیم انتقاد صورت بگیرد؟ وقتی شرایط امکان مطرح است، من کلمه ضرورت را به کار بردم. یعنی به معنای واقعی آن پدیده را جدی می گیرم. اگر افشا کنید، این طور بحث کرده اید که یعنی می شود از آن پس زد. سطح بحث را نیز به معرفت شناختی تقلیل داده اید. در حالی که نیروهایی در برابر هم هستند و این نیروها بسا هم در گیر می شوند، زیرا منفعتی دارند. اگر به سطح معرفت شناختی تقلیل دهیم، آن گاه اینکه باید یک نیرو کنار برود توصیه ای بی فایده و بی معنی است. در حالی که نقد تبار شناختی اوج و نهایت جدی گرفتن است.

نقد تبار شناختی باید این امکان را پدید آورد که با وجود درون بودن، نگاه از بیرون را امکان پذیر کند. نقد را چیزی بیش از این نمی دانم. اینکه بقیه با نگاهی که از بیرون امکان پذیر شده می کنند، به من ربطی ندارد. من دستور اخلاقی با کسی ندارم و بر اساس اخلاقیات نمی شود کار کرد. اصلا به راهی بختی علم نیستیم. اما معتمد علم باید شرایط فهم را امکان پذیر کند. بر اساس میلش به کشف حقیقت باید شرایط فهم را ممکن البته خود آن کشف به حقیقت به مساله علم بدل می شود.

معمولا کسانی امکان دانشی نسبت به وضعیتی به وجود آوردند که خودشان نسبت به کشف حقیقت بسیار مشکوک بودند و کشف حقیقت را به مساله بدل کردند و در نتیجه برای ما امکان نگاه کردن را پدید آوردند. اینکه نتیجه این نگاه کردن چیست، گام بعدی است. نباید به روش این تأمل انتقادی بار عجیب و غریب اخلاقی بگذاریم و وظایف تاریخی عجیب و غریبی به آن محول شویم که آن را غیر ممکن کند. تا این جای بحث من دستور العملی بود.

تعلیق لحظه حال

بحث اصلی من این است که چرا نظام دانش ما اصولا چنین چیزی را غیر ممکن می کند. من این نظام دانش را جدی می گیرم و برایش مادیتی (materiality) قایل هستم و معتمد ابزار و مکانیسم هایی در اختیار دارد. اصلا هم توطئه محور نمی گویم و این ابزارها و مکانیسم ها طی یک فرایند بر نامرئیزی شده شکل نگرفتند و به طور امکانی شکل گرفتند و عمل می کنند. اما یک پیامد بنیادی دارند. نظام دانش ما یک مکانیسمی را امکان پذیر می کند که من اسم آن را تعلیق لحظه حال می خوانم یعنی ضروری از لحظه حال به عنوان بی نظم و هواویه و چیزی که تعین نمی پذیرد، به وجود می آورد. توضیحش نیز نسبتا ساده است. ما گذشته ای داریم که آن را یکدست گرفته اند تا آن چیز به ضرورت بدل شود. لحظه ای کنشده ضرورتی نیست. در نتیجه روند جامعه شناسی و علوم اجتماعی ما و نظام دانش

زیرا کاش فضای کوچک تری به وجود می آمد تا به خوبی می شنیدم که دکتر اباذری یا دیگر دوستان چه می گویند و من می توانستم با دکتر اباذری و دکتر فراستخواه وارد گفت و گو شوم و جلوی جمع حالت شو پیدا می کند و لوکس است و مباحث مطرح می شود که گویی به جای گفت و گو باسخی به آنچه جمع با نگاهش می طلبد، ارایه می کنیم.

نکته دوم اینکه به نظر من همه ما در فضایی هستیم که در مواجهه با واقعیتی که رخ می دهد، ذهن مان ساکن نیست و تغییر و تحولی در آن صورت می گیرد و صورت بندی های می یابیم که متفاوت است. این هم در مورد بحث دکتر فراستخواه بود و هم در بحث دکتر اباذری.

جرات کنیم به فاجعه نگاه کنیم

بحث دکتر اباذری بحث مرا از این حیث گسیخته و مرا متوجه امری می کند که برای بحث من مرکزی است. ایشان اسم نیچه را می آورد می گوید جرات کنیم به فاجعه نگاه کنیم. این جمله بنیادینی است. هر مرکز بحث من نیز این است. همانطور که از عنوان بحث من «نظام دانش اجتماعی و مساله نقد» بر می آید، نکته من این است که اتفاقا چون چنین جراتی تاکنون نبوده است در نتیجه ما نقد جدی نداشته ایم و نقدهای مان بیشتر افشاگرانه هستند تا اینکه واقعا جرات نگاه کردن به فاجعه باشند. جرات نگاه کردن به فاجعه به نقد افشاگرانه نمی انجامد بلکه به نقد تبار شناختی می انجامد.

ما دنبال این نیستیم که کسی را بزیم، اگر چه ممکن است این کار به خشن ترین حالت صورت بگیرد. اصلا بحث من این نیست که رعایت کسی را نکنم. پارسال در کلاسی که ازمان ذاکری هم در آن حضور داشت، تحلیلی از جامعه شناسی دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ارایسه کردم. بعد ایشان متعجب گفت که نخستین بار است از شما می شنوم که از جامعه شناسی دفاع می کنید. الان می گویم باز دل تان را خوش نکنید. اصولا از بازی دفاع و حمله باید بیرون آمد. اگر قصد این است که در فاجعه نگاه

ابراهیم توفیق:

در زندگی روزمره کلاس های رشته تاریخ، ادبیات، زبان های باستانی، روان شناسی و... همین اتفاق می افتد. آیا جز تکرار همین چیزی است که تا الان گفتم. پدید می آید؟ ما دانشی را از گذشته آرشئو می کنیم که تنها چیزی که به ما می دهد این است که این گذشته ساکن و یکدست است و چیزی در آن اتفاق نمی افتد. امری نورماتیو که با توجه به آینده انتظارش را داریم. آینده هم که از طرف است و دستگامهای معرفتی مشخصی دارد و ما اگر از آن منظر آنها به وضعیت خودمان نگاه کنیم، تذکری از نگاه آینده به وضعیتی می دهیم که گذشته اش، گذشته ای است که نمی تواند به آن آینده برسد. در نتیجه در تعلیق عجیب و غریبی قرار گرفته ایم. آقای دکتر اباذری به نظر من این اوج نیهیلیسم است. از این بیشتر نمی توان نیهیلیستی به این وضعیت نگاه کرد. تعلیق شاید تعبیر تطبیق کننده ای است. این دقیقا هیچ انگاشتن هر آن چیزی است که در لحظه حال اتفاق می افتد. اگر تلقی من درست است و نوع عجیبی از برخورد نیهیلیستی به لحظه حال وجود دارد، این نسبتی با نظام دانش و عقلائیت حاکم بر آن و آرشئو این نظام دانش دارد. در نتیجه ما وقتی نقد می کنیم، با وضعیت عجیب و غریبی مواجه هستیم.

کنیم. یعنی آنچه در زندگی روزمره رخ می دهد، سوال تعیین کننده این است که چرا چنین چیزی ممکن شده به این دلیل که آن را زدنند. وقتی چیزی ممکن می شود، یعنی چیزیایی به نحوی کنار هم قرار گرفته اند تا آن چیز به ضرورت بدل شود. لحظه ای کنشده ضرورتی نیست. در نتیجه روند جامعه شناسی و علوم اجتماعی ما و نظام دانش

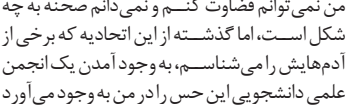
به این پرسش پاسخی داد که قبلا به طور تجربی دریافته بودم. جامعه شناسی حرفه ای دانشگاهی است و دانشجویان و استادان بیشتر در گیر سبک زندگی دانشگاهی هستند و از جامعه دور هستند، جامعه شناسان سیاستگذار هم البته به دستگاه قدرت نزدیک می شوند و با پروژه های ایشان در گیر می شوند. این دسته بیشتر به جامعه نزدیک می شوند، اما باز جامعه در مرحله دوم اهمیت است، دسته سوم زیاد می خوانند و به دو گروه پیشین نقد دارند. اما خودشان عموما کاری نمی کنند.

این سه گروه با وجود دعوای قلمی با یکدیگر در یک اصل درباره جامعه ایران با هم توافق دارند و نگاهی منفی نسبت به جامعه ایران دارند و مثلا معتقدند ایرانیان غیر مشارکتی هستند و اجتماعی نیستند. در حالی که این سه گروه جامعه شناسان اگر از دیوار موجود میان جامعه و دانشگاه عبور کنند و برای مدتی با نگاه حرفه ای و پژوهشی در جامعه زندگی کنند، این نگاه رنگ می یابد.

گذر از دیوار دانشگاه و جامعه

من به تجربه از این گذشتم و با حضور در جامعه دریافته ام که اولاً همه گروه های ذی نفع را در یک محیط شناسایی کنیم و صدای شان را نشنوم، هیچ صدایی را نمی شنوم. ثانیاً اگر تاریخ منطقه و ما بدون گروه های بی نام درک نشود، تغییر شرایط با کمک خود جامعه غیر ممکن می شود. ثالثاً اگر مثل دانشگاه ها جامعه را جدا جدا کنیم، واقعیت اجتماعی غیر قابل درک می شود، رابعا دولت را تئیر از نوع نقدی ساختار مصرف گرا بر اولویت منافع گروه های ذی نفع خودش سدی برای مشارکت است و رفع این مشکل گروه های دیگر است. خامسا در جامعه گروه های مهم اما بدون بلندگویی وجود دارند که پژوهشگران باید صدای آنها را باز تاب دهند. سادسا به خاطر داشته باشیم تجربه محلی و تجربی یک وجه مساله است و باید سطوح میانه و کلان و ارتباط این سه سطح را در بایم.

در این نوع فعالیت پژوهشگرانه استادان و دانشجویانی که از دیوار می گذرند، ابتدا از جایگاه پژوهشگر دور شده و تسهیلگر می شوند. اما فرصت آموزش افراد در جامعه را دارند و کمک می کنند خود افراد جامعه دست به تحلیل جامعه بزنند. ما تاکنون در گلخانه دانشگاه دلخوش بوده ایم و جامعه ما فیلسوفان و جامعه شناسان و روانشناسان را جدی نمی گیرد، خشمگین بوده ایم. اما با گذر از دیوار موجود میان جامعه و دانشگاه می توان با تسهیلگری فرایندی ایجاد کرد که در آن پژوهشگری به عنوان یک حق انسانی در اختیار همه افراد این جامعه قرار بگیرد.



نظام دانش را جدی بگیریم

ابراهیم توفیق

من نمی توانم قضاوت کنم و نمی دانم صحنه به چه شکل است، اما گذشته از این اتحادیه که برخی از آدمهایش را می شناسم، به وجود آمدن یک انجمن علمی دانشجویی این حس را در من به وجود می آورد که نهادهای هست که این ظرفیت را در نظام دانش را به مساله بدل کند. من فکر می کنم این مساله ای بنیادینی است. ما اغلب از بیرون به نظام دانش نزدیک می شویم و دیگر آن وقت فقط نظام دانش نیست و علوم اجتماعی مساله است و همواره می ترسیم که عده ای علوم اجتماعی را می زنند و در این موضع می افتیم که از آن دفاع کنیم. من از این موضع خوش نمی آید و برابرم جذاب نیست، اگر چه خودم هم ممکن است گاهی این دفاع را انجام دهم.

بحث دکتر اباذری به خاطر بحث های پیش آمده قبل از آن گسیخته شد و بحث من نیز گسیخته شد. اینکه بخواهم بحثی کنم که با موضوع جلسه نسبتی برقرار کند، اندکی دشوار است. چرا سخت است؟

را سباه سفید، اخلاقی، بینوایان گونه مطرح نکنید. مسائل بسیار دهشتناک تر و رنج آور تر از آن چیزی است که شما بیان می کنید. یابین دهشتناک بودن کنار بیاید. بازار آزاد ما از ما می خواهد که اخلاق رواقی داشته باشیم. مقاله نوشته اند که کارگران این مزد را بگیرند که کار فرمایان به ثروت جهان افزوده کنند. اینها جوک و شوخی است. اول طرف دیگر دستمزد کارگر را استاد است منظور من روشن است. گلابایه وجود ندارد. دولت همین است. وظیفه بقیه هم این است که گلابایه نکنند و کاری که فکر می کنند برای حرفه های بورژوازی هم نوع شان مفید است با عاقل و تدبیرانه) تدبیر می کنند دولت آن را بیسان می کند) انجام دهند.



علی هاشمیان

ساده انجمن های علمی دانشجویی علوم

هستم و از سال ۱۳۶۹ در دانشگاه کرمان معلم هستم. در همه این سال ها استادان و دانشجویان عموما در گلخانه ای به نام دانشگاه و در یک سوسی دیوار کار کرده اند و برخی نیز بیکارند و در سوسی دیگر نیز جامعه و زندگی واقعی شهروندان جریان دارد. نخستین بار سال ۱۳۵۶ در زمان استادانی چون دکتر بنوعزری و دکتر احمد اشرف، دکتر فیروز توفیق استاد درس روش و رییس مرکز آمار ایران از دانشجویان درس خواست برای پرسشگری برای پیمایش دانشجویی با دستمزدی مکتفی به سطح جامعه در شهر تهران برویم. این تجربه به من موخت آنچه از جامعه به دانشگاه می آید، تنها بخش کوچکی از واقعیت زنده و توفنده زندگی اجتماعی شهر تهران جریان دارد. سوال اساسی آنست که برایم پیش آمد چرا دانشگاه از جامعه غافل است؟

در سال ۲۰۰۵ مایکل بوروی با تقسیم جامعه شناسی به حرفه ای، سیاستگذار، انتقادی و مردم مدار هستم و از سال ۱۳۶۹ در دانشگاه کرمان معلم هستم. در همه این سال ها استادان و دانشجویان عموما در گلخانه ای به نام دانشگاه و در یک سوسی دیوار کار کرده اند و برخی نیز بیکارند و در سوسی دیگر نیز جامعه و زندگی واقعی شهروندان جریان دارد. نخستین بار سال ۱۳۵۶ در زمان استادانی چون دکتر بنوعزری و دکتر احمد اشرف، دکتر فیروز توفیق استاد درس روش و رییس مرکز آمار ایران از دانشجویان درس خواست برای پرسشگری برای پیمایش دانشجویی با دستمزدی مکتفی به سطح جامعه در شهر تهران برویم. این تجربه به من موخت آنچه از جامعه به دانشگاه می آید، تنها بخش کوچکی از واقعیت زنده و توفنده زندگی اجتماعی شهر تهران جریان دارد. سوال اساسی آنست که برایم پیش آمد چرا دانشگاه از جامعه غافل است؟

در سال ۲۰۰۵ مایکل بوروی با تقسیم جامعه شناسی به حرفه ای، سیاستگذار، انتقادی و مردم مدار هستم و از سال ۱۳۶۹ در دانشگاه کرمان معلم هستم. در همه این سال ها استادان و دانشجویان عموما در گلخانه ای به نام دانشگاه و در یک سوسی دیوار کار کرده اند و برخی نیز بیکارند و در سوسی دیگر نیز جامعه و زندگی واقعی شهروندان جریان دارد. نخستین بار سال ۱۳۵۶ در زمان استادانی چون دکتر بنوعزری و دکتر احمد اشرف، دکتر فیروز توفیق استاد درس روش و رییس مرکز آمار ایران از دانشجویان درس خواست برای پرسشگری برای پیمایش دانشجویی با دستمزدی مکتفی به سطح جامعه در شهر تهران برویم. این تجربه به من موخت آنچه از جامعه به دانشگاه می آید، تنها بخش کوچکی از واقعیت زنده و توفنده زندگی اجتماعی شهر تهران جریان دارد. سوال اساسی آنست که برایم پیش آمد چرا دانشگاه از جامعه غافل است؟

توده از اینکه عده ای مبدا فکرو تئوریز کنند. همان غری که بدیو، ژیزک و نئین از درون می آید، استاد تئوریز کردن هستند. دانشجو به این اعتراض دارد که فلان مسوول دانشگاه گفته است که من دانشگاه را خصوصی می کنم. دولت آقای روحانی از ابتدا گفته است که ما دولت بازار آزادی هستیم و فلان مسوول در آنجا قرار گرفته که دانشگاه را خصوصی کند. بعد هم بیان می کنند که هیچ باجی به شما نمی دهیم، چون اینها را به ما می دهند. خیلی خوب هم متوجه هستند که چه کاری انجام می دهند. یک برنامه جهانی است. اتفاقا در سطح جهانی در حال زوال هم است. انتخابات ریاست جمهوری امریکا نشان می دهد که این سیستم امریکا را هم به نابودی می کشاند. در این جا ما موفق شده اند که آن را به صورت تئوری توسعه جابینازند. پنهان کردن و توطئه ای وجود ندارد، همیشه و رسما می گویند. منظوم این نیست که کسانی که این سیستم اقتصادی را قبول ندارند دست به فعالیت زنند و انتقادی نکنند، منتهی پیش فرض شان این نباشد که یک عده ای هستند که عده ای دیگر را فریب می دهند. فریبی در کار نیست. خیلی آشکار و واضح این دولت از این مواضع دفاع می کند و همه چیزها را هم می داند. از زمان برنامه تعدیل اقتصادی به بعد و زمانی که آقای شهردار خواست «آنتروپ لورن» درست کند تا الی بقیه همه برنامه درست و منظم است. عده ای دایما ایراد می گیرند که... (فلان نهاد نظامی) را وارد اقتصاد کرده اند. ماجرا کاملا یک ماجرای بازار آزادی بود. به آن نهاد غیر اقتصادی گفتند که مستقل شوید. اینها همه برنامه مشخصی است که ۲۵ سال از آن می گذرد اما به گونه ای گلابی به رابطی که انگار قرار بوده کار دیگری انجام دهند و به کار دیگری مبادرت ورزیده اند.